

**دوفصلنامه حقوق کیفری عدالت**  
سال اول - شماره یک، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

**نگرشی دیگر به رسیدگی دو مرحله‌ای از نگاه اسلام**  
**و نسبت سنجی آن با دادرسی منصفانه**  
حسن شجاعی علی آبادی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۳۰

**چکیده**

دادرسی منصفانه، مقبول اسلام و غرب می‌باشد، اما غرب رسیدگی دو مرحله‌ای را از مصادیق آن می‌داند، و فقه‌امامیه با وجود پذیرش رسیدگی مجدد، رسیدگی دو مرحله‌ای را جایز نمی‌داند. از این رو در اوایل انقلاب شورای نگهبان، آن را مخالف شرع و آراء محاکم را غیرقابل تجدیدنظر اعلام نمود. مخالفت علمی حقوقدانان تأثیر چندانی نداشت و استدلال فقهی برخی فقهاء نیز، اقتضایی بیش از جواز رسیدگی دو مرحله‌ای تنها در مورد آراء قضات مقلد و مأذون را نداشت؛ هر چند، شورای نگهبان به دلیل آثار نامطلوب قضایی، در سیری دائماً تنازلی، عملاً مجبور به توسعه موارد جواز آن گردید. آیا فقه‌امامیه با پذیرفتن این نهاد دادرسی، به ظلم حکم کرده یا خلأ آن را به وسیله نهادهای دیگر دادرسی، جبران نموده است؟ در این مقاله برآنیم با استفاده از روش تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، با مرور فقهی رسیدگی دو مرحله‌ای و فلسفه آن، ضمن پابندی به موضع فقه نسبت به رسیدگی دو مرحله‌ای، و در عین حال، نقد موضع شورای نگهبان، با تکیه بر نگاه نظام‌مند و با توجه به مدل و نظام خاص قضایی اسلام، به ارائه مکانیزم جبرانی فقه برای پر کردن خلأ ناشی از نپذیرفتن رسیدگی دو مرحله‌ای پرداخته و به فلسفه آن نیز اشاره‌ای بنماییم.

**واژگان کلیدی:** رسیدگی دو مرحله‌ای، استیناف، قطعیت حکم، تجدیدنظرخواهی، نفوذ حکم قاضی، نقض حکم قاضی

---

۱. دانشجوی دکتری رشته جزا و جرم شناسی دانشگاه عدالت hsh\_1359@yahoo.com

## مقدمه

مفهوم عادلانه بودن دادرسی و جریان یافتن عدل و انصاف در طول مسیر قضا، امری است که از سوی غرب و اسلام پذیرفته شده؛ غرب تحت عنوان جهانی شده «دادرسی منصفانه یا عادلانه»، و از جمله به وسیله اسناد حقوق بشری؛ و اسلام تحت عنوان کلی و قرآنی «قسط» (حدید/۲۵) که شامل قسط قضایی می‌گردد، تحقق آن را ضروری شمرده‌اند. با وجود این قرابت مفهومی، مسیری که اسلام و غرب در تعیین مصادیق تحقق بخشنده دادرسی منصفانه و قسط قضایی، پیموده‌اند، در تمام موارد یکسان نیست. غرب از جمله به وسیله حقوق بشرش، شاخصه‌هایی برای دادرسی منصفانه ترسیم نموده، و اسلام عناصر و نهادهایی فقهی برای اقامه قسط قضایی ارائه نموده است.

یکی از مصادیق و شاخصه‌هایی که غرب برای تحقق دادرسی منصفانه ضروری دانسته، رسیدگی دو مرحله‌ای می‌باشد. این در حالی است که فقه امامیه علی‌رغم به رسمیت شناختن رسیدگی مجدد و حکم به جواز و حتی در برخی موارد وجوب آن، رسیدگی دو مرحله‌ای را به رسمیت نشناخته و جایز نمی‌داند.

توجه به تعریف و تقسیم انواع «تجدیدنظر» به دلیل برخی مغالطات و سوء برداشت‌های ناشی از خلط میان اصطلاحات «تجدیدنظر»، ضروری می‌باشد. «تجدیدنظر» حداقل در سه اصطلاح (دو معنا و یک نام) کاربرد دارد: اول معنای عام یعنی رسیدگی مجدد، دوم معنای خاص یعنی رسیدگی دو مرحله‌ای، و سوم به عنوان نامی برای دادگاه‌های تجدیدنظر که در مرحله دوم به پرونده رسیدگی می‌نمایند و در مقابل دادگاه بدوی، ابتدایی و نخستین می‌توان آنها را دادگاه‌های دومین، انتهایی یا آخرین نامید. تجدیدنظرخواهی به معنای عام (رسیدگی مجدد) به دو نوع کلی عادی و فوق‌العاده تقسیم می‌شود. اعتراض به رأی دادگاه، قبل از قطعیت حکم، طریق عادی تجدیدنظرخواهی و درخواست رسیدگی مجدد می‌باشد که خود دارای دو نوع واخواهی و درخواست رسیدگی در مرحله دوم (درخواست استیناف، پژوهش خواهی، تجدیدنظرخواهی به معنای

نگرشی دیگر به رسیدگی دو مرحله‌ای از نگاه اسلام و نسبت سنجی آن با دادرسی منصفانه □ ۶۳

خاص) است. اعتراض به آراء دادگاه‌ها، بعد از قطعیت حکم، طریق فوق‌العاده تجدیدنظرخواهی و درخواست رسیدگی مجدد می‌باشد؛ که خود دارای چهار نوع است: فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی، تجدیدنظر تشخیصی<sup>۱</sup>، تجدیدنظر احتیاطی تکمیلی. (منصورآبادی، ۱۳۸۴، ص ۶۴) رسیدگی مجدد و معنای عام تجدیدنظر شامل همه انواع شش‌گانه می‌شود، ولی معنای خاص تجدیدنظر که امروز مصطلح است، تنها رسیدگی دو مرحله‌ای را در بر می‌گیرد.

رسیدگی دو مرحله‌ای دارای ویژگی‌هایی است:

۱. عدم قطعیت حکم در مرحله نخستین، و در نتیجه عدم اجرای حکم.
۲. رسیدگی به درخواست تجدیدنظر باید در دادگاه عالی انجام شود. بند ۵ ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، صراحتاً بر این امر تاکید نموده است. این امر از جمله به وسیله تعدد قضات، تحقق می‌یابد.
۳. تصمیم‌گیری بر ضرر متهم، جایز نیست. هنگامی که متقاضی تجدیدنظر، محکوم‌علیه است، مرجع رسیدگی منحصراً در صورت مقتضی، می‌تواند حکم بدوی را تغییر دهد و اصلاح نماید، اما تشدید مجازات تعیین شده در حکم بدوی و یا هر تصمیمی که موقعیت محکوم‌علیه را از مرحله بدوی وخیم‌تر کند، ممنوع است. این محدودیت مرجع پژوهشی را حقوقدانان تحت قاعده «منع اصلاح به ضرر پژوهش‌خواه» بیان می‌کنند. (خزانی، ۱۳۷۷، ص ۹۳)
۴. زمان درخواست تجدیدنظرخواهی محدود است، براساس ماده ۳۳۶ آ.د.م و ماده ۴۳۱ آ.د.ک ۹۲، مهلت تجدیدنظرخواهی نسبت به آراء محاکم بدوی برای اشخاص مقیم ایران فقط بیست روز از زمان ابلاغ رأی می‌باشد.

بر این اساس و با نگاهی دقیق، اگر حکم را رأی و تصمیمی که قاضی دادگاه درباره دعوی مطروحه برای فیصله دادن اختلاف، صادر می‌کند، (انصاری، ۱۳۸۶، ج ۸۵۸/۲)

---

۱. این نوع از رسیدگی مجدد فوق‌العاده، در شعب تشخیص دیوان عالی کشور انجام می‌گرفت، که دیگر وجود ندارد.

دانسته، و آن را موجب قطع دعوا و فصل خصومت و یا تعیین تکلیف قطعی برای محتوای پرونده و ماهیت موضوع قضایی بدانیم؛ حکم دادگاه بدوی، پدیده‌ای سیال میان حکم و غیرحکم است. اگر این پدیده در موضوعات کم‌اهمیت باشد یا با اعتراض مواجه نگردد، حکم بوده، و اگر در موضوعات مهم بوده و با اعتراض مواجه شود، - به دلیل آنکه خصوصیات حکم را دارا نیست - در واقع حکم نمی‌باشد. بنابراین رسیدگی دو مرحله‌ای، در واقع رسیدگی واحد در دو مرحله است. به تعبیر دیگر رسیدگی دو مرحله‌ای، دو رسیدگی نیست، بلکه یک رسیدگی است که در دو مرحله انجام می‌شود و قبل از اتمام مرحله دوم، مرحله اول منشأ اثر تلقی نمی‌گردد. اما رسیدگی‌های مجدد از طرق فوق‌العاده، واقعاً دو رسیدگی‌اند، نه یک رسیدگی.

موضوع رسیدگی دو مرحله‌ای پس از انقلاب به یکی از چالش‌های عمده آیین دادرسی تبدیل شد. این مساله بدان دلیل بود که علی‌رغم آنکه پیش از انقلاب، رسیدگی دو مرحله‌ای، تحت عنوان «استیناف» و «پژوهش خواهی»، پیش‌بینی شده بود، پس از انقلاب تحت عنوان «تجدیدنظر خواهی» با ایراد شورای نگهبان مواجه، و مخالف موازین شرعی دانسته شد. در نتیجه آراء محاکم، قطعی و غیرقابل تجدیدنظر تلقی گردید و تنها در مواردی معدود، امکان رسیدگی مجدد، پیش‌بینی شد. این موضع شورای نگهبان، - که منجر به آثار نامطلوب قضایی، می‌شد - واکنش برخی فقهاء و حقوقدانان دلسوز به اسلام یا حقوق بشر را برانگیخت. تلاش‌ها برای حل فقهی موضوع، حداکثر به جواز تجدیدنظر خواهی در مورد آراء قضات مقلد و مأذون منجر شد. ولی در عین حال برخی واقعیت‌های قضایی و حقوقی، در سیری دائماً تصاعدی، دایره تجدیدنظر خواهی و رسیدگی دو مرحله‌ای را افزایش داد. بر این اساس علی‌رغم آنکه از ابتدای انقلاب تاکنون اصل بر قطعی بودن آراء و احکام دادگاه‌هاست، استثناءها به قدری توسعه یافته که اکثریت قریب به اتفاق آراء و احکام را قابل تجدیدنظر خواهی نموده و حتی در جهت مغایر با آن، سیر کرده است؛ چراکه موارد تجدیدنظر را به حدی توسعه داده که اعتبار امر مختوم

کیفری را نیز متزلزل ساخته و ناپایداری آرا و احکام قضایی را دامن زده است.  
(منصورآبادی، پیشین، ص ۶۲)

پرسش این است که با توجه به اینکه رسیدگی دو مرحله‌ای از شاخصه‌های اساسی دادرسی منصفانه می‌باشد؛ آیا فقه امامیه با پذیرفتن رسیدگی دو مرحله‌ای، انصاف و عدل را نقض نموده و دادرسی ظالمانه را تجویز کرده است؟ آیا موضع فقه در به رسمیت نشناختن رسیدگی دو مرحله‌ای ناقض قسط قضایی قرآنی، نمی‌باشد؟ آیا موضع شورای نگهبان، کاملاً مطابق با موضع فقه امامیه بوده؟ و با ملاحظه مصلحت‌ها و واقعیت‌های قضایی انجام پذیرفته است؟ در این مقاله درصدد آن هستیم که با استفاده از روش توصیفی تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای؛ با مروری اجمالی به رسیدگی دو مرحله‌ای از منظر دادرسی منصفانه و اسناد بین‌المللی، و نیز بررسی عقلانی و فقهی آن، و ذکر سیر تاریخی آن در حقوق ایران به ویژه پس از انقلاب، در میان دیدگاه‌های مختلف موافق و مخالف، با ارائه پاسخی متفاوت، نگرشی دیگر ارائه نماییم.

### ۱. رسیدگی دو مرحله‌ای در اسناد بین‌المللی

«پتر ون دیک» با بررسی دقیق اسناد بین‌المللی، اصول حقوق بشر را تا آنجا که به آیین دادرسی کیفری مربوط می‌شود، در دوازده اصل خلاصه کرده است. (زالمن، ۱۳۷۸، ص ۱۵) اصل دوازدهم، حق درخواست تجدیدنظر در دادگاه بالاتر است که از عناصر یا مفاهیم حقوق بشر در دادرسی کیفری است. (همان، ص ۱۸) این حق آنچنان است که نه تنها نفی ضرورت یا مشروعیت تجدیدنظر یا عدم تشکیل دادگاه‌های تجدیدنظر یا عدم پیش‌بینی مدت زمان لازم برای درخواست تجدیدنظر نقض حقی از حقوق اساسی بشر امروز محسوب می‌شود، بلکه تعلل و تأخیر توأم با مسامحه در رسیدگی مجدد هم نقض چنین حقی خواهد بود. (امیدی، ۱۳۷۹، ص ۲۶)

بند ۵ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مقرر می‌دارد: «هر کس به خاطر ارتکاب جرمی محکومیت یافته، حق دارد که محکومیت و مجازات او از سوی دادگاهی بالاتر موافق قانون، مورد رسیدگی مجدد واقع شود.» نیز قسمت هشتم بند ۲ ماده ۸

کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، به این موضوع پرداخته است. کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی هر چند در مورد حق رسیدگی دو مرحله‌ای سخنی نگفته اما ماده ۲، پروتکل شماره ۷ کنوانسیون بدان تاکید ورزیده است. (همان، ص ۲۶) نیز در این جهت سازمان عفو بین‌الملل یک راهنمای نمونه براساس قراردادها و اسناد بین‌المللی تدوین و به کشورها ارائه کرده، که حق تجدیدنظر از جمله حقوقی است که در بند ۲۶ این راهنما به عنوان بخشی از فرآیند دادرسی عادلانه مورد توجه قرار گرفته است. علاوه بر این در ماده ۲۴ اساسنامه یوگسلاوی، ماده ۳۳ اساسنامه روندا، ماده ۸۱ اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری و پاراگراف سوم قطعنامه کمیته آفریقایی حقوق بشر، (منصورآبادی، پیشین، ص ۶۲) و نیز بند الف ماده ۷ منشور آفریقایی حقوق بشر، این حق مورد شناسایی قرار گرفته است.

## ۲. رسیدگی دو مرحله‌ای از منظر حقوق موضوعه

با ذکر دلایلی که از سوی موافقین و مخالفین طرح شده یا امکان طرح دارد، به ارزیابی و جمع‌بندی آنها خواهیم پرداخت.

### اول: دلایل موافقت با رسیدگی دو مرحله‌ای

برای پرهیز از طولانی شدن، ابتدا عنوان دلایل موافقت، بیان شده (همراه با پذیرش احتمال تداخل برخی از آنها در یکدیگر) و سپس به توضیح مجموعی آنان خواهیم پرداخت.

- |                                   |  |
|-----------------------------------|--|
| ۱- جبران اشتباهات سهوی قضات       | ۷- بالا بردن دقت در رسیدگی‌های قضایی               |
| ۲- جبران ظلم‌های عمدی قضات        | ۸- تضمین حقوق اصحاب دعوا                           |
| ۳- کاهش ضریب خطای احکام دادگاه‌ها | ۹- افزایش اعتماد عمومی و احساس امنیت قضایی         |
| ۴- رعایت احتیاط                   | ۱۰- انتقال تجربیات به قضات کم‌تجربه                |
| ۵- برخورداری از اثر پیش‌گیرانه    | ۱۱- ایجاد وحدت رویه و هماهنگی در آراء دادگاه‌ها    |
| ۶- تضمین بی‌طرفی در قضاوت         | ۱۲- پیش‌بینی سیستم تجدیدنظر در نظام‌های متمدن دنیا |

«قاضی بشر و جایزالخطاست، معقول و محتمل است که به علت ضعف علم یا ضعف نفس یا تسلط اغراض یا شرایط مختلف روحی و یا عوارض جسمی و امثال آنها، دچار اشتباه و صدور حکم خطا یا دور از عدالت گردد» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۶۲، ص ۵۹) به ویژه با توجه به «پیچیدگی روابط اجتماعی و رشد روزافزون شمار قوانین و پرونده‌های دعاوی، فرض‌های طلایی پیشین درباره مصون بودن قاضی از خطا یا وحدت حق و حکم را از اعتبار انداخته است. بنابراین عدالت اقتضا دارد که راهی برای جبران کاستی‌ها باز باشد» (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۶) و آن به رسمیت شناختن حق رسیدگی دو مرحله‌ای می‌باشد. کما اینکه نظام‌های متمدن دنیا، آن را به رسمیت شناخته‌اند.

این ادعای نظری، در مقام عمل نیز «به تجربه ثابت شده که با همه دقت و تلاشی که قضات دادگاه‌های پایین‌تر به کار بسته‌اند و با وجود آن که از روی بی‌غرضی و بی‌نظری تصمیم‌گیری کرده‌اند، در عمل مرتکب خطا شده و مصون از اشتباه نبوده‌اند... تجربه‌های اندک از نارسایی‌ها نیز ما را به حزم و احتیاط وا می‌دارند و اندیشه تجدیدنظر را قوت می‌بخشد. (ابوعامر، به نقل از: منصورآبادی، پیشین، ص ۷۳)

«با وجود مرحله تجدیدنظر، دادگاه‌های پایین‌تر، با توجه به این که خود را در معرض ممیزی دادگاه تجدیدنظر می‌بینند، همواره به رعایت اصل بی‌طرفی مقید خواهند بود. (همان، ص ۷۳) کما اینکه «باعث دقت نظر و اهتمام بیشتر قضات دادگاه‌های بدوی می‌گردد، چراکه در چنین وضعیتی، قضات دادگاه‌های مزبور بر این امر واقف و آگاهند که عملکرد آنها توسط دادگاه تجدیدنظر مورد ارزیابی و بازبینی قرار می‌گیرد.» (همان، ص ۷۴) از این روست که وجود مرحله دوم رسیدگی، هم می‌تواند منجر به اهتمام بیشتر دادگاه پایین‌تر به رعایت حقوق اصحاب دعوا گردد و هم در صورت عدم رعایت، منجر به جبران در دادگاه عالی شود.

بدیهی است که با رعایت اصل بی‌طرفی و تضمین حقوق اصحاب دعوا، اعتماد عمومی به دستگاه قضایی افزایش می‌یابد و احساس امنیت قضایی تقویت می‌گردد. لذاست که «یکی از مهمترین راه‌های افزایش اعتماد به دادگستری، برقراری یک سیستم تجدیدنظر کارآمد

و پویاست (المرصفاوی و ابو عامر به نقل از: همان، ص ۷۴) کما اینکه مراجع تجدیدنظر می‌توانند با اثر پیش‌گیرانه خویش، در جلوگیری از تفسیرها و برداشت‌های شخصی از قوانین و در نتیجه در ایجاد وحدت رویه به معنای عام و ایجاد هماهنگی و انسجام در آراء و دستگاه قضایی مؤثر باشند. و تجربه خویش را به قضات تازه وارد و کم‌تجربه دادگستری منتقل نمایند.

نهایتاً باید ابراز داشت که این استدلال‌ها، طبعاً در مورد قاضی یا قضات در مرحله دوم رسیدگی هم مطرحند و براین اساس باید حق تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاه‌های تجدیدنظر هم وجود داشته باشد، اما «تأمین صلح اجتماعی ایجاد می‌کند روزی سخن آخر گفته شود و دعوا پایان پذیرد... در یک کلام عدالت در لباس نظم شایسته احترام است.» (کاتوزیان، پیشین، ص ۷) لذا باید به مرحله دوم رسیدگی بسنده کرد؛ کما اینکه براین اساس تعیین مهلت برای اعتراض نیز، ضرورت خواهد یافت.

### دوم: دلایل مخالفت با رسیدگی دو مرحله‌ای

علی‌رغم این نظر ناپذیرفتنی که «از لحاظ عقلی هیچ دلیل محکمی بر عدم جواز رسیدگی مجدد (که شامل رسیدگی دو مرحله‌ای نیز می‌شود) در حکم صادره وجود ندارد» (مهرپور، ۱۳۶۹، ص ۵۸) دلایل متعدد عقلی در مخالفت با رسیدگی دو مرحله‌ای ارائه شده است، که با ذکر عناوین آنها، به توضیح مجموعی می‌پردازیم.

- ۱- رسیدگی دور از واقعیت
- ۲- رسیدگی دور از اصحاب دعوا
- ۳- پایین بودن اعتبار رأی دادگاه تجدیدنظر به دلیل ریل‌گذاری توسط دادگاه بدوی
- ۴- عامل کم‌دقتی در مرجع پایین‌تر
- ۵- کاستن از ارزش و اعتبار دادگاه بدوی
- ۶- موجبی برای سوءاستفاده طرف غیرصاحب حق
- ۷- دوباره کاری
- ۸- اطلاع دادرسی



۹- بروکراسی

۱۰- تحمیل هزینه‌های سنگین

«اصولاً دادگاه بدوی به صورت ملموس و محسوس با مسائل و موضوعات پرونده ارتباط دارد و از لحاظ زمانی به وقایع نزدیک‌تر است و براساس واقعیت‌هایی که بدان‌ها دست پیدا کرده، تصمیم‌گیری می‌کند... اما تنها پرونده تشکیل شده در اختیار دادگاه تجدیدنظر قرار می‌گیرد و بدیهی است که دادگاه تجدیدنظر با این واقعیت‌ها بیگانه است. (منصورآبادی، پیشین، ص ۷۰) در رسیدگی مرحله دوم هر چند امکان احضار اصحاب دعوا و یا سایر افراد دخیل در پرونده وجود دارد، اما عموماً رأی دادگاه‌های تجدیدنظر براساس محتویات پرونده صادر می‌شود. محصور بودن در اوراق پرونده و دوری از واقعیت و اصحاب دعوا موجب می‌شود، ارتباط دادگاه تجدیدنظر با واقعیت و اصحاب دعوا ارتباطی با واسطه باشد و در واقع رأی دادگاه براساس آنچه در آینه پرونده منعکس شده، صادر گردد. این امر امکان ریل‌گذاری عمدی یا غیرعمدی را به ویژه در پرونده‌های غیرمهم و کم‌سر و صدا - که اغلب پرونده‌ها را تشکیل می‌دهد، - بالا می‌برد و همین امر احتمال تطابق حداکثری یا صددرصدی حکم با حقیقت و عدالت را کاهش می‌دهد. کما اینکه امکان رفع اشتباه و جبران خطا در دادگاه عالی‌تر، لاجرم میزان حساسیت و وسواس قضات دادگاه‌های دانی را در صدور رأی پایین می‌آورد و انگیزه‌های لازم برای اتقان حکم دادگاه بدوی مثل پرهیز از زیر سؤال رفتن اعتبار قاضی، هر چند در مورد برخی از قضات لاقط در اکثر موارد، مؤثر خواهد بود، اما مطمئناً در برخی دیگر نیز لاقط در بعضی موارد، تأثیر نخواهد داشت. به ویژه اگر نقض حکم در دادگاه تجدیدنظر به قدری شایع گردد، که پدیده‌ای طبیعی و عادی به نظر برسد. ضمن اینکه این امر موجب کاهش شدید اعتبار حکم دادگاه بدوی می‌گردد.

این نکته نیز مهم است که به رسمیت شناختن رسیدگی دو مرحله‌ای و اعطای حق تجدیدنظرخواهی، هر چند امتیازی است که با ایجاد امکان رفع اشتباه و جبران خطا، فرصت احقاق حق برای ذی‌حق را فراهم می‌آورد، اما در آن سو همین فرصت را برای

طرف دیگر فراهم می‌کند و این امر امکان تأخیر در احقاق حق یا حتی تضییع آن را به وجود می‌آورد. از این رو اگر حکم دادگاه بدوی کاملاً مطابق با واقع بوده و موجب احقاق حق ذی‌حق گردد، فرصتی برای غیرذی‌حق و فرد متعدی فراهم می‌آورد که با سوءاستفاده از این فرصت به تضییع حق همت گمارد یا حداقل فرصتی خریداری کند تا بیشترین بهره را از ظلم خویش ببرد.

در رسیدگی‌های قضایی، فرض بر این است که یک مرجع قضایی... رسیدگی را به صورت کامل و فراگیر انجام داده و آنگاه به صدور رأی اقدام نموده... بنابراین اگر رسیدگی اولی به صورت کامل و جامع صورت پذیرفته باشد، دیگر جایی برای رسیدگی بعدی باقی نمی‌ماند (المرصفاوی و فیلیپس به نقل از: منصورآبادی، پیشین، ص ۷۰) و همان رسیدگی اول باید تکمیل شود.

باید افزود که در بسیاری از موارد رسیدگی دو مرحله‌ای ضمن دامن زدن - در موارد متعددی ناحق - به اطاله دادرسی، موجب دیوان‌سالاری و بروکراسی و تحمیل هزینه‌های سنگین به بیت‌المال و حتی اصحاب دعوا می‌گردد. «از این رو به جای پیش‌بینی تجدیدنظر باید راه‌های تقویت سازمان قضایی را در الگوهای دیگر همچون تخصصی کردن کارهای قضایی، توسعه دادگاه‌های بدوی و... جستجو کرد. (محمود مصطفی به نقل از: منصورآبادی، پیشین، ص ۷۰)

### سوم: ارزیابی و جمع بندی دلایل

برای پرهیز از اطاله کلام، از ارزیابی تک تک ادله، صرف نظر نموده و تنها به ارزیابی مجموعی می‌پردازیم:

۱. صرف بیان برخی نیازها و مصحلت‌های لازم‌الاستیفاء و مفسده‌های لازم‌الدفع نمی‌تواند به عنوان دلیل یا دلایلی برای اثبات پدیده‌ای مطرح شود؛ بلکه هنگامی آن بیان‌ها تبدیل به دلایل ضرورت یا رجحان پدیده‌ای می‌گردند که یا راه انحصاری تأمین آن مصحلت‌ها و دفع آن مفسده‌ها، به کارگیری آن پدیده باشد و یا برآیند به کارگیری آن پدیده در مقایسه با سایر پدیده‌های مشابه، تأمین حداکثری آن

مصلحت‌ها و دفع حداکثری آن مفسده‌ها باشد. این در حالی است که بسیاری از دلایل موافقت، تنها بیان یک نیاز و مصلحت لازم‌الاستیفاء و مفسده لازم‌الدفع هستند، که رسیدگی دو مرحله‌ای تنها یک راه از راه‌های متعدد رفع آن نیاز و تأمین آن مصلحت و دفع آن مفسده می‌باشد. به تعبیر دقیق‌تر دلیل اعم از مدعاست. بر این اساس تنها اگر رسیدگی دو مرحله‌ای راه انحصاری تأمین آن مصلحت‌ها و دفع آن مفسده‌ها باشد، یا وجود رسیدگی دو مرحله‌ای در مقایسه با سایر راه‌ها، موجب تأمین حداکثری آن مصلحت‌ها و دفع آن مفسده‌ها گردد، بیان آنها، دلیل ضرورت آن می‌گردد. این در حالی است که اکثر دلایل موافقت به صرف بیان اکتفاء نموده‌اند و نه از انحصار تأمین آن مصلحت‌ها و دفع آن مفسده‌ها در رسیدگی دو مرحله‌ای سخنی به میان آورده‌اند و نه از رجحان آن در مقایسه با سایر راه‌های مشابه. دلایل موافقت شماره یک تا نه از این قبیل هستند.

۲. آنچه در مورد دلایل موافقت گفته شد در مورد دلایل مخالفت نیز صحیح است. بر این اساس صرف ناتوانی یک پدیده در تأمین برخی مصلحت‌ها و دفع برخی مفسده‌ها - در عین توانمندی در تأمین مصلحت‌هایی دیگر و دفع مفسده‌هایی دیگر - نمی‌تواند به عنوان دلیلی برای نفی آن پدیده طرح گردد. چراکه بعد از اثبات ضرورت یا رجحان آن پدیده، باید برای مصلحت‌های تأمین نشده و مفسده‌های دفع نشده، راهی دیگر جست، نه آن که آن پدیده ضروری یا دارای رجحان را نفی نمود. بر این اساس باید گفت: بسیاری از دلایل مخالفت تنها بیان برخی نیازهای زمین مانده و مصلحت‌های تأمین نشده و مفسده‌های دفع نشده است که اگر در کنار رسیدگی دو مرحله‌ای، راهی برای رفع آن نیازها و تأمین آن مصلحت‌ها و دفع آن مفسده‌ها پیش‌بینی گردد، مشکل حل شده و دلیل اعتبار خود را از دست خواهد داد. مثلاً اگر برای دوری از واقعیت و اصحاب دعوا راه حلی بیابیم، دیگر خدشه‌ای به رسیدگی دو مرحله‌ای وارد نخواهد بود. به تعبیر دقیق‌تر باز هم دلیل اعم از مدعاست. بر این اساس اگر رفع نشدن برخی نیازها و تأمین نشدن برخی مصلحت‌ها و دفع نشدن برخی

مفسده‌ها را دلیل نفی رسیدگی دو مرحله‌ای بدانیم - که تأمین‌کننده برخی مصلحت‌های دیگر و دفع‌کننده برخی مفسده‌های دیگر است، - باز دچار مغالطه شده‌ایم. دلایل مخالفت شماره یک تا شش از این قبیل هستند.

۳. برخی از دلایل موافقت و مخالفت، قابل اعتناء نیستند، نه از این جهت که درست نیستند، بلکه از این جهت که خنثی هستند و دلیل مثبت یا منفی بودنشان کاملاً به آنچه به وسیله آن عاید می‌شود، بستگی دارد. به تعبیر دیگر اگر به صرفه باشند، می‌توانند دلیل باشد و الا نه. براین اساس اگر رسیدگی دو مرحله‌ای با فرمول ذکر شده در فوق، ضرورت یا رجحان یابد، بدیهی است که اطلاع دادرسی و افزایش هزینه و... را به بار می‌آورد و این‌ها هزینه‌هایی‌اند که باید برای تأمین آن مصلحت‌ها و دفع آن مفسده‌ها پرداخت نمود. نیز به عنوان مثال باید دید آیا به صرفه است برای انتقال تجربه، چنین نهادی با آن همه هزینه و بروکراسی و... را ایجاد نماییم؟

۴. برخی از ادله نیز اساساً دلیل نیستند، مثل پیش‌بینی رسیدگی دو مرحله‌ای در نظام‌های متمدن دنیا؛ زیرا وجود این نهاد در آن نظام‌ها می‌تواند ناشی از مبانی، در راستای اهدافی و منجر به نتایجی باشد، که ممکن است ذاتاً با مبانی و اهداف نظام حقوقی ما، در تناقض باشد. پس صرف وجود این نهاد در آن نظام‌ها، اثبات‌کننده ضرورت یا رجحان وجود آن در نظام ما نمی‌تواند باشد.

براساس ضوابط فوق باید گفت:

به نظر ما در ساختار موجود قضایی در جمهوری اسلامی - یعنی ویژگی‌های قضات و مختصات دستگاه قضایی - یا راه انحصاری تأمین آن مصلحت‌ها و دفع آن مفسده‌ها رسیدگی دو مرحله‌ای می‌باشد؛ و یا حداقل راه تأمین حداکثری آن مصلحت‌ها و دفع حداکثری آن مفسده‌ها.

اما اگر ساختار قضایی دیگری - یعنی قضاتی با ویژگی‌هایی دیگر و دستگاه قضایی با مختصاتی متفاوت - یافت شود که در آن ساختار، راه انحصاری تأمین آن مصلحت‌ها و دفع آن مفسده‌ها، پدیده و نهادی دیگر باشد یا آن پدیده و نهاد در مقایسه با رسیدگی دو

مرحله‌ای، در تأمین حداکثری آن مصلحت‌ها و دفع حداکثری آن مفسده‌ها قدرت بیشتری داشته باشد، بی‌تردید وجود رسیدگی دو مرحله‌ای می‌تواند موجب ناکارآمدی دستگاه قضایی و در نتیجه ناقض حق و عدالت و منجر به ظلم گردد. ادعای ما این است که ساختار قضایی اسلام چنین است. در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

### ۳. رسیدگی دو مرحله‌ای از منظر فقه امامیه

کم‌توجهی به سه اصطلاح «تجدیدنظر» و نیز تفاوت ماهوی میان دو معنای عام و خاص تجدیدنظر، موجب بسیاری از مغالطات و سوءبرداشت‌ها در مباحث فقهی گردیده است. این امر از تفاوت فضای مفهومی حاکم بر فقه و حقوق ناشی می‌گردد. در فضای حقوقی سخن از انواعی از رسیدگی‌های مجدد و تجدیدنظرهاست که تجدیدنظر به معنای خاص آن یعنی رسیدگی دو مرحله‌ای یکی از انواع آن می‌باشد و در فضای فقهی سخن از وجوب تنفیذ حکم قاضی، حرمت رد حکم قاضی، حرمت نقض حکم قاضی، موارد جواز نقض حکم قاضی و... مطرح است. کم‌توجهی به تفاوت‌های بنیادین و پارادایم‌های<sup>۱</sup> این دو فضا، می‌تواند نتیجه‌گیری‌های نادرست را به هر یک از آن دو تحمیل نماید. رسیدگی دو مرحله‌ای دچار این مشکل گردیده و بسیاری با مخلوط کردن سه اصطلاح «تجدیدنظر» و نیز دو معنای عام و خاص آن، به نتایج نادرست محتوایی و برخی نیز به نتایج نادرست شکلی رسیده‌اند، که در ادامه بدان‌ها اشاره خواهد شد.

اگر موضوع رسیدگی دو مرحله‌ای (تجدیدنظر به معنای خاص) که پدیده‌ای خاص و حقوقی است، مورد موضوع‌شناسی شفاف و مرزبندی شده قرار نگیرد، حکم‌شناسی فقهی نیز مخدوش خواهد شد. رسیدگی دو مرحله‌ای به معنای بلااثر گذاردن حکم دادگاه بدوی و معلق نمودن آن است. بدین ترتیب که منشأ اثر و قطعی و لازم‌الاجرا بودن آن یا (۱) در گرو کوچک و کم‌اهمیت بودن موضوع دعوا باشد؛ یا (۲) مشروط به عدم اعتراض طرفین دعوا و عدم به کارگیری حق اعتراض توسط آنان؛ یا (۳) در صورت مهم بودن و

---

۱. اصول حاکم بر بینش ما نسبت به چیزها و جهان (مورن، ۱۳۸۸، ص ۱۶)

اعتراض طرفین، در گرو تأیید توسط مرجع عالی تر یعنی دادگاه تجدیدنظر باشد؛ و (۴) در صورت عدم تأیید، اساساً آن انشاء منتفی بوده و دادگاه تجدیدنظر راساً مبادرت به انشاء رأیی دیگر بنماید.

با توجه به این ماهیت باید گفت:

### اولاً:

برای پی گیری موضوع «رسیدگی دو مرحله‌ای» در فقه نباید ذیل عنوان حرمت نقض حکم قاضی و در ادامه موارد جواز نقض حکم قاضی به بحث و بررسی پرداخت، چرا که در رسیدگی دو مرحله‌ای در واقع حکمی وجود ندارد تا سخن از حرمت نقض آن به میان آید. کما اینکه اساساً حکمی وجود ندارد تا موارد جواز نقض آن طرح گردد. در حالی که رگه‌هایی از خلط دو معنای تجدیدنظر و طرح آن ذیل عناوین فوق در برخی از آثار مشاهده می‌گردد. (رک: مهرپور، ۱۳۶۹، ص ۵۵ و بخنوه، ۱۳۸۰، ص ۲۲)

### ثانیاً:

آنچه وجود دادگاه‌های تجدیدنظر را موجه می‌سازد، رسیدگی دو مرحله‌ای بوده و اساساً فلسفه وجودی دادگاه‌های تجدیدنظر، رسیدگی در مرحله دوم می‌باشد. بر این اساس اگر رسیدگی دو مرحله‌ای را از نگاه فقهی ممنوع بدانیم، لزوماً - به دلیل از دست دادن فلسفه وجودی و توجیه ایجاد - حکم به انحلال دادگاه‌های تجدیدنظر کرده‌ایم؛ و اگر سایر انواع رسیدگی را ضروری بدانیم، باید به تأسیس دادگاه‌هایی متناسب با ماهیت آن رسیدگی‌ها اقدام نماییم. بنابراین به رسمیت نشناختن رسیدگی دو مرحله‌ای و در عین حال برشماری موارد جواز نقض حکم قاضی به عنوان وظایف دادگاه‌های تجدیدنظر، ناشی از خلط میان اصطلاح معنای عام تجدیدنظر (رسیدگی مجدد) با اصطلاح نام آن (به عنوان نامی برای دادگاه‌های اختصاصی رسیدگی دو مرحله‌ای) می‌باشد. امری که در برخی از آثار مشاهده می‌گردد. (رک: حسینی خامنه‌ای، ۱۳۶۹ و معرفت ۱۳۶۴ و مهرپور، پیشین و هاشمی، ۱۳۸۰ و آهنگران ۱۳۸۲) بنابراین با نفی رسیدگی دو مرحله‌ای، دادگاه‌های تجدیدنظر نیز نفی شده و با اثبات موارد جواز نقض حکم قاضی - که رسیدگی مجدد از

طرق فوق‌العاده به حساب می‌آید و تجدیدنظر به معنای عام می‌باشد - یا باید دادگاه‌هایی خاص برای آن تأسیس نماییم یا آن وظیفه را به دادگاه‌هایی که از طرق فوق‌العاده به رسیدگی مجدد می‌پردازند، - مثل دیوان عالی کشور - محول نماییم.

### ثالثاً:

رسیدگی دو مرحله‌ای ذیل عنوان وجوب تنفیذ حکم قاضی و حرمت رد حکم قاضی قابل ارزیابی فقهی‌ست. پرسش این است که آیا می‌توان بعد از رسیدگی و صدور حکم توسط قاضی، اثرگذاری حکم او را معلق به یکی از سه امر (کوچک بودن، عدم اعتراض، تأیید توسط دادگاه عالی) نمود؟ و یا اساساً حکم او را بلااثر نموده و دادگاه عالی مبادرت به صدور حکمی دیگر بنماید؟ به تعبیر دیگر پرسش آن است که اگر قاضی حکم کرد، در چه مواردی می‌توان حکم او را معطل گذاشت و تا حصول یکی از سه امر به تعویق انداخت؛ یا آن حکم را رد کرده و رسیدگی دیگری را مجاز دانست؟ این پرسش یکبار در مورد قضات مجتهد که از لحاظ فقهی جامع شرایط قضاوت هستند، مطرح می‌گردد و یکبار در مورد قضات مأذون و مقلد که در شرایط اضطرار بر مسند قضا تکیه می‌زنند. اینجا به اولی می‌پردازیم.

عدم جواز رسیدگی دو مرحله‌ای، موضوعی اجماعی و مورد اتفاق علماء می‌باشد. چراکه اساساً در نظام قضاء اسلامی، تعویق در اجرای حکم صادر شده، سابقه ندارد و با عمومیت وجوب تنفیذ سازگار نیست. باب قضا در اسلام با عنوان فصل الخطاب معنون است و با اصدار حکم از جانب مراجع ذیصلاح، تعلل و تأخیر در اجرائش روا نیست. (معرفت، پیشین، ص ۳۹) از این روست که تقاضای تجدید مرافعه و نادیده گرفتن دلایل و شواهد مبنای حکم و اصل حکم صادر شده، به اتفاق آراء فقهاء پذیرفته نیست... چراکه قبول نکردن حکم صادر شده بدون موجب شرعی به معنای رد حکم حاکم است و مشمول «فلم یقبل منه» در روایت مقبوله عمر بن حنظله (کلینی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ج ۱/۶۷) می‌باشد. (معرفت، پیشین، ص ۴۸)

در واقع سیستم قضایی اسلامی، از نظام رسیدگی یک درجه‌ای پیروی می‌کند... فرض در سیستم قضایی اسلام، فصل دعوی با یکبار رسیدگی و برابر بودن حکم قاضی، با واقع و حکم خداوند است. (اسماعیل آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۹) و بر خلاف نظام‌های حقوقی عرفی، اصل بر قطعی بودن حکم است (همان، ص ۱۴۹) بلکه اساساً سخن گفتن از اصل نادرست است و باید گفت تنفیذ حکم قاضی واجب است. پس در دستگاه قضایی اسلام، اصل بر قطعی بودن حکم قاضی نیست، بلکه حکم قاضی قطعی است و رسیدگی دو مرحله‌ای حرام است.

تنها دلیلی که ممکن است برای جواز رسیدگی دو مرحله‌ای اقامه کرد، صحیح هاشم بن سالم می‌باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام شریح قاضی را به قضاوت منصوب نمود، با او شرط کرد، که احکام قضایی اش را تنفیذ و اجرا نکند تا زمانی که آن حکم را به ایشان عرضه نماید.»<sup>۱</sup> (حرعاملی، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۱۷/۲۷) چنین می‌توان استدلال کرد که با وجود آنکه شریح قاضی، مجتهد بوده، امیرالمؤمنین علیه السلام، حکم او را بلااثر و معلق به تأیید خویش به عنوان مرجع عالی تر نموده و همانگونه که امیرالمؤمنین علیه السلام خود می‌تواند مرجع عالی تر باشد، می‌تواند به نمایندگی از سوی خویش، نهادی عالی را برای این امر معین نماید. این به معنای جواز تعویق حکم تا تأیید مرجع عالی تر و جواز رسیدگی دو مرحله‌ای می‌باشد.

در پاسخ به این استدلال باید گفت این روایت بدان دلیل که تنها نقل فعل معصوم است، حتی در مورد خودش دارای اطلاق نمی‌باشد؛ چراکه وجه آن مشخص نیست. بر این اساس هر چند از این حیث که حکم شریح قاضی، غیرنافذ و بلااثر باقی می‌ماند، شباهتی به رسیدگی دو مرحله‌ای می‌یابد، اما شاید عرضه حکم به امیرالمؤمنین علیه السلام نه برای رسیدگی در مرحله دوم بلکه بدین جهت بوده که شریح صلاحیت منصب قضاوت را نداشته و امیرالمؤمنین علیه السلام براساس مصالحی مبادرت به نصب وی کرده بوده و برای

۱. قال: لما ولي أمير المؤمنين عليه السلام شريحا القضاء اشترط عليه أن لا ينفذ القضاء حتى يعرضه عليه



جبرانِ عدم صلاحیت وی، در واقع رسیدگی مجدد را انجام می‌داده است. همچنان که برخی فقهاء چنین گفته‌اند (علامه حلی، ۱۴۲۰ هـ.ق، ج ۱۱۷/۵) حتی عدالت وی را زیر سؤال برده (شهید ثانی، ۱۴۱۳ هـ.ق، ج ۱۳/۳۶۳) و آن را از باب تقیه دانسته‌اند. (عاملی، ۱۴۱۸ هـ.ق، ج ۱۰/۱۳ و نراقی، ۱۴۱۵ هـ.ق، ج ۱۷/۲۵) کما اینکه ابن‌ابی‌الحدید شواهد تاریخی آن را ذکر نموده است. (رک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ هـ.ق، ج ۱۴/۲۸) و نیز از جمله مؤیدات این احتمال که عرضه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام از باب رسیدگی مجدد بوده و نه رسیدگی در مرحله دوم اینکه: یکی از موارد جوازِ نقض حکم و رسیدگی مجدد، هنگامی است که قاضی صلاحیت قضاوت را نداشته است. (حسینی خامنه‌ای، پیشین، ص ۶۳ و معرفت، پیشین، ص ۴۴)

#### رابعاً:

این درست است که رسیدگی دو مرحله‌ای، در نظام قضایی اسلام پذیرفته نیست، ولی در موارد متعددی تجدیدنظر به معنای عام یعنی رسیدگی مجدد فوق‌العاده، جایز بلکه واجب است که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن موارد می‌پرهیزیم. (جهت اطلاع رک: حسینی خامنه‌ای، پیشین و معرفت، پیشین و مهرپور، پیشین) اما بیان این نکته لازم است که پذیرش موارد جواز یا وجوب رسیدگی مجدد فوق‌العاده، مقتضی اطلاق امکان رسیدگی مجدد فوق‌العاده است. به تعبیر دیگر در موارد جواز یا وجوب رسیدگی مجدد فوق‌العاده، حداقل براساس عناوین اولیه، نمی‌توان هیچ محدودیتی در مهلت و موعد آن، در موضوع پرونده به لحاظ اهمیت، در حقوق مکتسبه، در حق افزایش مجازات و... قائل شد. کما اینکه براساس عناوین اولیه، موارد جواز یا وجوب رسیدگی مجدد فوق‌العاده، شامل حکم دادگاه رسیدگی مجدد فوق‌العاده هم می‌گردد و نیز ادله عناوین اولیه، یارای اثبات ضرورت عالی‌تر بودن مرجع رسیدگی مجدد و نیز ضرورت تعدد قضاوت آن مرجع را ندارند.

**خامساً:**

آنچه گذشت در مورد حکم قاضی مجتهد و جامع‌الشرایط بود. اما در مورد قضاوت مأذون و مقلد - هر چند مجال توضیح و استدلال نیست، - اما اجمالاً باید گفت: جریان بخشیدن به تمامی احکام ثابت برای قاضی مجتهد بر قاضی مقلد و مأذون را شرعاً و عقلاً<sup>۱</sup> صحیح نمی‌دانیم. بنابراین در قضاوت منصوب، که از جانب ولی‌امر موجود، به مقام قضاوت نائل می‌آیند، هرگونه تقیید یا تعلیقی در مورد کیفیت حکم ایشان یا نحوه صدور آن امکان‌پذیر است. در واقع این امر به چگونگی نصب آنها بستگی پیدا می‌کند. (معرفت، پیشین، پاورقی ص ۳۹) چراکه جواز قضاوت برای قاضی مقلد در صورت اضطرار و همین‌طور وجوب التزام به الزامات او، اساساً نسبت به برخی از آثار حکم یعنی وجوب پذیرش حکم او و حرمت مخالفت با حکم اوست، آنهم تا وقتی که ملتزم به آن هستند؛ اما هنگامی که امکان رجوع به مجتهد مطلق و تجدیدمرافعه نزد او باشد، هیچ دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد. (آشتیانی، ۱۴۲۵ ه.ق، ج ۱/ ۸۳) فائده قضاوت مقلد، تنها رفع فتنه و فساد و حفظ حقوق می‌باشد، اما سایر احکامی که بر قضاوت مجتهد بار می‌شود مثل حرمت نقض و عدم جواز تجدید مرافعه، برای قاضی مقلد، ثابت نیست. چراکه جواز قضاوت قاضی مقلد در شرایط اضطرار از مستقلات عقلیه بوده و احکام مذکور مستفاد از ادله شرعی می‌باشند. (رشتی، ۱۴۰۱ ه.ق، ج ۱/ ۶۳) بنابراین در مورد قضاوت مأذون، مانع ندارد که یک مرتبه تجدید شود نزد مجتهد مطلق (امام خمینی، ۱۳۷۲، ج ۳/ ۶۷)

۴. سیر تاریخی رسیدگی دو مرحله‌ای در ایران

۱. نظر مخالف در بخش عقلی: «چنانچه حرمت نقض حکم حاکم را مسأله‌ای «تعبدی» بدانیم، راه برای این ادعا باز است که این حرمت، مربوط به قاضی‌ای است که مجتهد جامع‌الشرایط باشد، یعنی روایاتی که مستند حرمت نقض هستند، تنها شامل قاضی واجد شرایط هستند و قاضیانی که فاقد برخی شرایط مثل اجتهاد هستند و فقط به دلیل اضطرار متصدی منصب قضاء شده‌اند را شامل نمی‌شود. اما در صورتی که حرمت نقض حکم حاکم را مسأله‌ای عقلی بدانیم، و همانگونه که برخی برای حرمت نقض دلیل عقلی اقامه کرده‌اند، عدم نقض را از «لوازم» حکم بدانیم، در این صورت جایی برای تجدید نظر وجود ندارد و نمی‌توان آن را تخصیص زد.» (درس خارج فقه محمد سروش محلاتی)

قبل از انقلاب و در ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸، رسیدگی دو مرحله‌ای مورد پذیرش قرار گرفته بود: «رسیدگی ماهیتی به هر دعوی دو درجه (نخستین، پژوهش) خواهد بود، مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد.» اما پس از انقلاب این موضوع دچار چنان تحولات و چالش‌هایی شد که برخی حقوقدانان قطعی بودن آراء دادگاه‌ها و تجدیدنظرپذیری آن‌ها را، به یک معما تشبیه کردند. (رک: کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص ۵)

شروع این تحولات با قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی در مهر ۱۳۵۸ بود که براساس ماده ۲، رسیدگی در دادگاه‌های حقوقی و جزایی یک درجه‌ای مقرر گردید. کما اینکه در ادامه و در ماده ۲۸۴ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی مصوب ۱۳۶۱ به اصل قطعیت حکم و استثنایی بودن تجدیدنظر، تصریح شد. هر چند براساس ماده ۲۸۷، در جرایمی که مجازات‌های سنگین داشت، رسیدگی مرحله دوم توسط دیوان عالی کشور - البته با این توجیه که دادگاه بدوی بدون انشای رأی، تنها نظر استنباطی خود را کتباً به دیوان عالی کشور ارسال نماید - به رسمیت شناخته شد. آشفتگی‌های موضوع تجدیدنظر، موجب شد شورای عالی قضایی در ۶۲/۳/۳۱، این پرسش را از شورای نگهبان به عمل آورد که «آیا تجدیدنظر در حکم حاکم با اینکه بعضاً باعث نقض حکم قبلی می‌شود، جایز و منطبق با موازین شرع می‌باشد یا خیر؟» (مجموعه قوانین سال ۱۳۶۲، چاپ روزنامه رسمی، ص ۴۲۵ و ۴۲۶؛ به نقل از مهرپور، پیشین، ص ۷۹). شورای نگهبان در ۶۲/۴/۵ چنین پاسخ داد: «تجدیدنظر در حکم حاکم شرع جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی احد متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه یا غفلت قاضی از دلیل باشد، جایز نیست.» در پی این پاسخ، شورای عالی قضایی طی بخشنامه‌ای در ۶۲/۴/۱۱، براساس نظر فقهای شورای نگهبان، رسیدگی تجدیدنظر را فاقد مجوز شرعی دانسته و با استناد به اصل ۴ قانون اساسی، کلیه دادگاه‌های تجدیدنظر را منحل نمود. تبعات نامطلوب این بخشنامه موجب شد که شورای نگهبان در نامه‌ای در ۶۲/۵/۲۷ انحلال دادگاه‌های تجدیدنظر را مغایر با قسمت استثناء نظر شورا اعلام نموده و خواستار اصلاح بخشنامه شورای عالی قضایی گردد. شورای عالی قضایی در تاریخ ۶۲/۶/۷ طی بخشنامه‌ای اعلام

داشت که انحلال دادگاه‌های تجدیدنظر شامل سه مورد استثناء شده در نظر شورای نگهبان نمی‌باشد. (مجموعه قوانین سال ۱۳۶۲، چاپ روزنامه رسمی، ص ۳۱۹ و ۴۳۷؛ به نقل از مهرپور، پیشین، ص ۸۲).

اشاره اجمالی به سرگذشت نهاد رسیدگی دو مرحله‌ای و تجدیدنظر در ابتدای انقلاب، تنها برای نشان دادن اندکی از آشفتگی‌ها و فراز و نشیب‌هایی بود که بعد از انقلاب مشاهده گردید و تا سال‌های سال در عرصه حقوقی کشور ادامه یافت؛ (جهت اطلاع از سرگذشت، رک: کاتوزیان، پیشین، ص ۶ و نوری، ۱۳۷۲، ص ۹۳ و همان، ۱۳۷۳، ص ۶۷ و مهرپور، پیشین، ص ۷۶) و حتی دامن مسائل ریزتر آن مثل مهلت و موعد تجدیدنظر را نیز گرفت. (جهت اطلاع رک: مهرپور، پیشین، ص ۸۶) و این داستان همچنان ادامه دارد. پرداختن تفصیلی به این سرگذشت، فوق طاق‌ت این نوشتار و خارج از موضوع اصلی آن می‌باشد، اما ارزیابی اجمالی آن ضروری است. لذا باید گفت:

۱- پذیرش رسیدگی دو مرحله‌ای در نظام حقوقی پیش از انقلاب، اقدامی عقلانی و مطابق با اصول حقوق موضوعه بوده است.

۲- اقدام شورای نگهبان در اختصاص موارد تجدیدنظر در سه مورد مذکور (ادعای عدم صلاحیت، مخالفت حکم با ضرورت فقه، غفلت قاضی از دلیل) در واقع به معنای نفی رسیدگی دو مرحله‌ای و تجویز رسیدگی مجدد در این سه مورد بوده است.

۳- این اقدام شورای نگهبان با ادعای اتکاء به ادله شرعی در مورد رسیدگی دو مرحله‌ای و تجدیدنظر انجام شد و مخالفت با ادله عقلی آن، جلوه نمود. بدین ترتیب احساس ناسازگاری میان ادله شرعی و عقلی به وجود آمد. این در حالی است که می‌توان ضرورت رسیدگی دو مرحله‌ای در نظام موجود قضایی در جمهوری اسلامی را نقطه تلاقی ادله شرعی و ادله عقلی به شمار آورد. کما اینکه نفی رسیدگی دو مرحله‌ای از نظام مطلوب قضایی اسلامی را نیز نقطه وحدت ادله شرعی و ادله عقلی. بر این اساس اقدام شورای نگهبان هم مخالف ادله شرعی و هم مخالف ادله عقلی خواهد بود.

۴- به این اقدام شورای نگهبان یک نقد زیربنایی و یک نقد روبنایی وارد است:

اولاً آنچنان که گذشت اساساً جریان بخشیدن به تمام احکام ثابت برای قاضی مجتهد جامع‌الشرایط - که در بافت و ساختار قضای اسلامی به قضاوت می‌پردازد - نسبت به قاضی مقلد و مأذون، عقلاً و نقلاً نادرست می‌باشد. لذا نباید حرمت رسیدگی دو مرحله‌ای را - که برای نظام قضایی اسلامی با قضاتی مجتهد و جامع‌الشرایط ثابت است - به نظام‌های دیگر قضایی با قضاتی مقلد و مأذون تسری داد. حتی اگر از نظر شورای نگهبان، ادله عناوین اولیه مانع این تسری نمی‌بودند، دست کم ادله عناوین ثانویه و رعایت احتیاط در دماء، نفوس، اعراض و اموال می‌توانست مانع این تسری گردد.

ثانیاً نفی رسیدگی دو مرحله‌ای و در عین حال حفظ دادگاه‌های تجدیدنظر و محول نمودن مواردی از رسیدگی‌های مجدد به آن - با وجود آنکه این دادگاه‌ها ذاتاً برای رسیدگی دو مرحله‌ای ایجاد شده‌اند - نادرست بوده و بسیاری از سوءبرداشت‌ها را دامن زده است. از این رو - هر چند اساساً نفی رسیدگی دو مرحله‌ای از نظام موجود قضایی و برخوردار از قضات مقلد و مأذون نادرست می‌بود - اما اقدام شورای عالی قضایی در انحلال دادگاه‌های تجدیدنظر لازمه منطقی نظر شورای نگهبان بود و قاعدتاً شورای عالی قضایی یا شورای نگهبان برای سه مورد استثنای تجدیدنظر - که ماهیتاً رسیدگی مجدد فوق‌العاده می‌باشند، - منطقی‌اً یا باید دادگاه‌هایی با ماهیت رسیدگی مجدد فوق‌العاده تأسیس می‌کرد؛ یا این وظیفه را به دادگاه‌های موجود با ماهیت رسیدگی مجدد فوق‌العاده محول می‌نمود.

### نتیجه گیری

۱. دین و از جمله نظام قضایی‌اش، مجموعه‌ای از عناصر و گزاره‌های به هم پیوسته و نظام‌مند است. این عناصر و اجزاء، تابع اهداف دین هستند و هدف‌گرایی دین، به این عناصر شکل می‌دهد و ساختار ارتباطی آنها با یکدیگر را تعیین می‌کند. (واسطی، ۱۳۸۶، ص ۲۶۱) به همین دلیل کارآمدی نظام قضایی اسلام در گرو نگاه و عمل یکپارچه و نظام‌مند به عناصر و گزاره‌های قضایی اسلام می‌باشد. و طبیعتاً مثله کردن نظام قضایی و اجرای یک عنصر از عناصر آن در نظام قضایی دیگر، - اگر با

بومی‌سازی و هماهنگ‌سازی آن عنصر با عناصر نظام میزبان همراه نباشد - ضرورتاً منجر به نتایج نامطلوب قضایی می‌گردد؛ و بدیهی است که این نتایج را لزوماً به عهده آن عنصر نمی‌توان گذاشت.

۲. بدین جهت باید گفت عنصر یک مرحله‌ای بودن رسیدگی، یکی از عناصر نظام قضایی اسلامی است که کارآمدی آن را یا باید هنگامی که تمامی عناصر قضایی اسلام اجرا می‌شوند، مشاهده نمود؛ یا اگر در بافت نظام قضایی دیگری به اجرا گذاشته می‌شود، لزوماً بعد از بومی‌سازی و هماهنگ‌سازی با عناصر نظام میزبان، انتظار کارآمدی و فایده‌مندی از آن داشت. آن روی این سخن، ناکارآمدی یک مرحله‌ای بودن رسیدگی است، اگر عناصر نظام قضایی اسلام در حال اجرا نباشد و یا در نظام دیگر، بومی‌سازی و هماهنگ‌سازی انجام نپذیرفته باشد.

۳. بدیهی است که با وجود حاکمیت نظام اسلامی، نمی‌توان نظام قضایی اسلامی را به صورت کامل، در دستگاه قضایی جمهوری اسلامی حاکم دانست. این بدان معنا نیست که هیچ عنصری از عناصر نظام قضایی اسلامی در حال اجرا نیست، بلکه بدین معناست که گلوگاه‌ها و خطوط اصلی دستگاه قضایی موجود، مطابق با نظام قضایی اسلامی نیست. لذا وارد کردن عنصر یک مرحله‌ای بودن رسیدگی نظام موجود را - بدان دلیل که با توجه به مختصات دستگاه قضایی موجود، امکان بومی‌سازی و هماهنگ‌سازی آن با سایر عناصر، وجود ندارد، - به مصلحت نمی‌دانیم، بلکه معتقد به کشف و اجرای کامل نظام قضایی اسلامی مطابق با نیازهای روز می‌باشیم. از این رو نه برخورد شورای نگهبان پذیرفتنی است که نهاد رسیدگی دو مرحله‌ای را بدون توجه به واقعیت‌های جاری از جمله عدم اجتهاد اکثر قضات، و نیز آماده نبودن زیرساخت‌های اجرای نظام قضایی اسلامی، نفی می‌کند؛ و نه بی‌توجهی به اقامه نظام قضایی اسلامی؛ که در صورت تأمین زیرساخت‌هایش، رسیدگی دو مرحله‌ای را امری زائد و حتی مضر می‌نماید. راه میانه تأمین زیرساخت‌های نظام قضایی اسلام، نهادسازی مبتنی بر فقه جواهری و با توجه به نیازهای زمانه و مدل‌سازی براساس آن است.

۴. بر این مبنا معتقدیم اسلام برای تأمین قسط قضایی یا دادرسی منصفانه، عنصر رسیدگی دو مرحله‌ای را لازم نمی‌داند، نه این که به ظلم حکم کرده و خواسته باشد، حقوق اصحاب دعوا را نادیده بگیرد؛ بلکه بدان جهت که اسلام برای تأمین مصالحی که در نظام حقوقی غرب و حقوق بشر با رسیدگی دو مرحله‌ای تأمین می‌گردد، راهی دیگر پیش‌بینی نموده که ضمن تأمین حقوق اصحاب دعوا، به تأمین اهداف اسلامی و حقوق تکاملی همه افراد درگیر در پرونده نیز منجر می‌گردد. تبیین تفصیلی و استدلالی این موضوع، مجالی دیگر می‌طلبد ولی اجمالاً باید گفت: دقت و احتیاطی که شرع مقدس اسلام در انتخاب قاضی به عمل آورده و شرائط سنگینی که در شخص وی لازم‌الرعايه دانسته و اهم آنها را، اجتهاد مطلق و کمال عدالت شمرده است، جایی برای تردید در حکم وی باقی نمی‌گذارد. در واقع اسلام نظر خود را به اساس و منشاء صدور حکم معطوف داشته و بنا را بر آن نهاده است که در حکم از پایه و ریشه دقت شود، نه آنکه پس از صدور حکم در خصوص آن پی‌جویی‌های احتیاطی به عمل آید. در عین حال فقهاء عظام در مواردی چند - برای جلوگیری از هر گونه اجحاف احتمالی - نقض حکم و تجدیدنظر در آن را جایز شمرده‌اند (معرفت، پیشین، ص ۴۰) و راه رسیدگی مجدد را باز نگاه داشته‌اند. در واقع مکانیزمی که در حقوق موضوعه به صورت بیرونی، بعد از صدور حکم پیش‌بینی شده، در فقه امامیه به صورت درونی، قبل از صدور حکم پیش‌بینی گردیده و البته از پیش رو با مکانیزم‌های بیرونی و بعد از صدور حکم، پشتیبانی و حمایت می‌شود. مکانیزم‌های بیرونی و بعد از صدور حکم، در موارد جواز و حتی وجوب نقض حکم عینیت می‌یابند و انواعی از رسیدگی‌های مجدد را - که گاه به حد وجوب می‌رسد و در حقوق موضوعه حتی جایز نمی‌باشند، - به ارمغان می‌آورد. تلفیق محوریت مکانیزم‌های جبرانی درونی و ما قبل صدور، با مکانیزم‌های جبرانی بیرونی و ما بعد صدور، نظام را تولید می‌نماید، که تأمین مصالح و دفع مفسد فرآیند دادرسی را حداکثرسازی می‌نماید.

۵. مکانیزم جبرانی فقه برای فقدان رسیدگی دو مرحله‌ای، البته یک راه اختیاری برای تأمین مصالح و دفع مفسد نیست، بلکه ضرورتی است که به اقتضای بهم پیوستگی عناصر اجتماعی و عناصر اسلام، برای تأمین اهداف اسلامی و هدف نهایی در بُعد فردی و اجتماعی تولید می‌گردد. به تعبیر دیگر محوریت مکانیزم درونی و پیشینی فقه در کنار مکانیزم‌های بیرونی و پسینی فقه برای تأمین مصالح رسیدگی دو مرحله‌ای و دفع مفسد فقدان آن، ضرورتی است که از ضرورت تأمین اهداف فردی و اجتماعی اسلامی تولید می‌شود، همانگونه که محوریت مکانیزم بیرونی و پسینی حقوق موضوعه، در کنار مکانیزم درونی پیشینی حقوق موضوعه برای تأمین آن مصالح و دفع آن مفسد نیز از ضرورت تأمین اهداف فردی و اجتماعی آن، ناشی می‌شود. این بدان معناست که فقدان رسیدگی یک مرحله‌ای و پذیرش رسیدگی دو مرحله‌ای در نظام قضایی مطلوب اسلامی، هر چند ممکن است تأمین برخی مصالح و دفع برخی مفسد را به ارمغان بیاورد؛ اما ضرورتاً با دفع مصالحی بزرگتر و جذب مفسد بزرگتر، نهایتاً تأمین حداکثری اهداف اسلامی در بعد فردی و اجتماعی از جمله قسط قضایی را مخدوش کرده و دست‌یابی به آنها را حداقل سازی می‌نماید. تبیین این موضوع، مجالی واسع می‌طلبد.

۶. بنابراین بهترین شیوه برخورد با رسیدگی دو مرحله‌ای چنین است:  
اولاً به موضع فقه در عدم جواز رسیدگی دو مرحله‌ای در نظام قضایی اسلامی پایبند باشیم.  
ثانیاً با توجه به واقعیت‌های قضایی و از جمله فقدان شرایط قضاوت فقهی از سوی اکثریت قریب به اتفاق قضات، رسیدگی دو مرحله‌ای را در نظام موجود، هماهنگ با ادله فقهی - که مقتضایش جواز رسیدگی دو مرحله‌ای برای قضات مأذون و مقلد بود - و نیز مطابق با ادله عقلی - که رسیدگی دو مرحله‌ای، یا راه انحصاری تأمین مصالح و دفع مفسد مذکور در نظام موجود قضایی بود و یا دست کم راه مرجح، - تجویز نموده و بدون دغدغه اصل غیرقطعی بودن آراء دادگاه‌های بدوی را به رسمیت بشناسیم.



نگرشی دیگر به رسیدگی دو مرحله‌ای از نگاه اسلام و نسبت سنجی آن با دادرسی منصفانه □ ۸۵

ثالثاً در یک برنامه تدریجی زمینه‌های اجرای کامل نظام قضایی اسلامی را همراه با تبیین فلسفه تفصیلی آن فراهم آوریم. آنچنان که بنیانگذار جمهوری اسلامی انتظار آن را می‌کشید: در وضع کنونی، جمعی از فقهاء موارد مذکور را بررسی نمایند و نظر بدهند مانع ندارد، لکن به‌طور موقت است، تا ان شاء الله تعالی وضع قضاوت درست شود. (امام خمینی، پیشین، ج ۳/۶۶) مدل‌سازی نظام قضایی اسلام با استفاده از فقه جواهری و بهره‌گیری از نگاه نظام‌مند به دین، ان شاء الله تعالی وضع قضاوت را درست خواهد کرد.

### منابع:

۱. آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر، (۱۴۲۵ هـ ق)، کتاب القضاء، ۲ جلد، جلد ۱، اول، قم، زهیر.
۲. آهنگران، محمدرسول، (۱۳۸۲)، مبانی و محدوده فقهی تجدیدنظر در احکام قضایی، مجله حقوق خصوصی، شماره ۵، ص ۱۷۱ تا ۱۸۶.
۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، (۱۴۰۴ هـ ق)، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ۱۰ جلد، جلد ۱۴، اول، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۴. اسماعیل آبادی، علیرضا، (۱۳۸۲)، حکم و نقض آن در فقه و قوانین موضوعه، مجله فقه، شماره ۳۶، ص ۱۴۸ تا ۱۸۶.
۵. امام خمینی، سیدروح الله موسوی، (۱۳۷۲)، استفتاءات، ۳ جلد، جلد ۳، دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۶. امید، جلیل، (۱۳۷۹)، حقوق بشر در دعاوی کیفری براساس اسناد بین المللی و منطقه‌ای، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۹، ص ۳ تا ۳۴.
۷. انصاری، مسعود و طاهری، محمد علی، (۱۳۸۶)، دانشنامه حقوق خصوصی، ۳ جلد، جلد ۲، دوم، تهران، محراب فکر.
۸. بخنوه، کریم، (۱۳۸۰) تجدیدنظر احکام در فقه امامیه و قوانین موضوعه، مجله دانشگاه شاهد، شماره ۳۶، ص ۱۵ تا ۳۴.
۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ هـ ق)، وسائل الشیعه، ۲۹ جلد، جلد ۲۷، اول، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۱۰. حسینی خامنه‌ای، سیدمحمد، (۱۳۶۲)، تجدیدنظر در احکام دادگاه‌ها، مجله نور علم، شماره ۱، ص ۵۹ تا ۶۸.
۱۱. خزانی، منوچهر، (۱۳۷۷)، فرایند کیفری (مجموعه مقالات)، اول، تهران، کتابخانه گنج‌دانش.
۱۲. رشتی، میرزا حبیب الله، (۱۴۰۱ هـ ق) کتاب القضاء، ۲ جلد، جلد ۱، اول، قم، دار القرآن الکریم.
۱۳. زالمن، ماروین / سیگل، لاری، (۱۳۷۸)، دادرسی کیفری به عنوان حقوق بشر، مترجم: امید، جلیل، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۴، ص ۷ تا ۲۴.
۱۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، (۱۴۱۳ هـ ق)، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد، جلد ۱۳، اول، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه.

نگرشی دیگر به رسیدگی دومرحله‌ای از نگاه اسلام و نسبت سنجی آن با دادرسی منصفانه □ ۸۷

۱۵. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی، (۱۴۱۸ ه.ق)، *مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامه*، ۱۱ جلد، جلد ۱۰، اول، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۶. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۲۰ ه.ق)، *تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة*، ۶ جلد، جلد ۵، اول، قم، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
۱۷. کاتوزیان، امیرناصر، (۱۳۷۶)، *معمای تجدیدنظر در احکام و تعارض نیروهای اجتماعی*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۸، ص ۳ تا ۱۸.
۱۸. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ه.ق)، *الکافی*، ۸ جلد، جلد ۱، چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۱۹. معرفت، محمدهادی، (۱۳۶۴)، *تجدیدنظر در احکام دادگاه‌ها در فقه اسلامی*، مجله حق (مطالعات حقوقی و قضائی)، شماره ۴، ص ۳۹ تا ۴۹.
۲۰. منصورآبادی، عباس، (۱۳۸۴)، *حق تجدیدنظر در فرآیند دادرسی عادلانه*، مجله اندیشه‌های حقوقی، شماره ۸، ص ۶۱ تا ۸۹.
۲۱. مورن، ادگار، (۱۳۸۸)، *درآمدی بر اندیشه پیچیده*، مترجم: جهانانیده، افشین، دوم، تهران، نشر نی.
۲۲. مهرپور، حسین، (۱۳۶۹)، *تجدید نظر در حکم دادگاه و موعد آن از نظر فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران*، مجله کانون و کلاء، شماره ۱۵۰ و ۱۵۱، ص ۴۷ تا ۹۸.
۲۳. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، (۱۴۱۵ ه.ق)، *مستند الشیعة فی أحكام الشریعة*، ۱۹ جلد، جلد ۱۷، اول، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۲۴. نوری، رضا، (۱۳۷۲)، *سیر تحول قانونی تجدیدنظر از احکام دادگاه‌ها پس از پیروز انقلاب اسلامی و نحوه برخورد قوه قضاییه و رویه قضایی*، محله حقوقی دادگستری، شماره ۹، ص ۹۳ تا ۹۸.
۲۵. نوری، رضا، (۱۳۷۳)، *سیر تحول قانونی تجدیدنظر از احکام دادگاه‌ها پس از پیروز انقلاب اسلامی و نحوه برخورد قوه قضاییه و رویه قضایی*، محله حقوقی دادگستری، شماره ۱۰، ص ۶۷ تا ۷۴.
۲۶. واسطی، عبدالحمید، (۱۳۸۶)، *نگرش سیستمی به دین*، اول، مشهد، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام نور.
۲۷. هاشمی، سیدحسین، (۱۳۸۰)، *بررسی فقهی و حقوقی تجدیدنظرخواهی و نقض آرای قضایی*، مجله فقه، شماره ۲۷ و ۲۸، ص ۲۶۱ تا ۲۹۹.